

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نگارنده: هادی شمیر

۲۰۱۱ اپریل

هوای رایش چهارم و "فضای حیاتی" فاشیسم

مقدمه

در نوشته حاضر یکی از نماد های دموکراسی به صورت مؤجز بررسی شده است که تاریخ خونبار آن کارنامه ای از فجیع ترین توحش ضد بشری در قرن بیستم می باشد. تاریخی که به حق فاشیسم را با نام المان پیوند محکمی زد. البته المان امروزی نمونه ای از حاکمیت سرمایه داری با سطح بلندی از رشد تکنالوژیکی و قدرت کم نظیر اقتصادی باترکیب ناجور و میان تهی داشتن "سرمایه داری رفاه" می باشد که رفاه آن هم جز برای سرمایه داران؛ برای طبقه کارگر یک گزافه فارغ از هر گونه منطقی بیش نیست. هرچه قلمرو دولت امروزی المان شاید به عنوان بهترین نمونه حاکمیت سرمایه داری؛ از جزایر و شهرهای مافیا پرور ایتالیا، سرک های مشبوع از "خانواده" های مافیائی نیویارک، واشنگتن، دالاس، دیترویت، سنت لوئیس و لاس آنجلس، بازارهای موادمخدر امستردام و روتردام و محلات داخل شهر لندن امن تر و برای حکمرانی آن حدود و ثغور مناسب تری باشد؛ اما تفاوت سلطه سرمایه داری المان از بقیه هم تباران جهانی اش در حدی نیست که پایه ای برای استخاره پان ژرمنیسم "مارتین هایدگر" این متفکر نازیست شود و گویا "پایان جامعه انسانی در تکامل خود، مسیحی شدن و جرمنی شدن" را تجربه کند. بلکه به عکس؛ شیوه و شگرد بقاء و تداوم حیات جامعه بشری؛ حد اقل در المان انقراض محتمل نژادی ژرمن ها را گواهی می دهد.

به هر صورت آنچه را که در این مؤجز می توان یافت؛ بازتاب تداوم نرم تر روندی است که ادولف هیتلر آنرا آغاز کرده بود و در فرجام این روند سردمداران زیاد دیگری از فاشیسم المان هم آسانترین مرگ خویش یعنی "خود کشی" را انتخاب خواهند کرد.

ولی در حال حاضر تداوم این فاجعه نه تنها از بی پناهترین قشر آواره و مهاجر خارجی بلکه از طبقه کارگر المان نیز کماکان قربانی می گیرد. آنچه که تغییر یافته است فقط افزار و شیوه های عملی شدن بهره

کشی از انسان به وسیله بوروکراسی وحشتناک، تبعیض هار، رهزنی و چپاول هست و بود مردم به کمک "قوانین" و محاکم بیدادگر موجود می باشد.

مسلماً در ارزیابی یک شی یا پدیده و فاکت ها و فکتورهای درونی آن؛ نمی توان به اساس جهت غیر عمده و نامسلط یا استثنائات قضاوت کرد. چه موجودیت، خصلت و چگونگی رشد یک شی یا پدیده را جهت عمده، غالب و مسلط آن ها معین می کند. بنابر این محتوا و نحوه بررسی مسایل مطروح در این نوشته احکام مطلق گرایانه نبوده و هدف از آن هم به هیچ وجهی نادیده گرفتن یا اهانت به انسان هائی نیست که در هر نوع محیط اجتماعی و با داشتن هر شغلی می توانند باور مند و پایبند به اخلاق و ارزش های سالم انسانی نیز باشند.

متن این نوشته بنابر نزدیکی های معین موضوعات گوناگون زیرهفت عنوان کوچک آورده شده و در تمام بخش های آن آمار و فاکت های ارائه شده عمده از منابع موثقی گرفته شده است که رسماً انتشار یافته ولی پایه اصلی این نوشته مبتنی بر تنفس در فضای خفقان آور و جو ضد انسانی موجود المان می باشد.

بستر تاریخی رویش رایش المان

در سال های اولی مسیحی؛ اروپای میانه تا حواشی شمالی دانیوب دارای مردمان بربرمنش متعلق به تیره های درنده خوی ژرمن، به ویژه شاخه غربی آن بود. آن ها که با مالداری و کشاورزی ابتدائی زندگی می کردند؛ همانند قبایل المان ها، انگل ها، تورینجی ها، ساکسون ها، فرانک ها، فریزی ها، کاد ها، کیمبری ها، گوت ها، لمبارد ها، مارکومان ها و واندال ها؛ به اجداد وحشی توتونی مربوط بودند. قبایل توتونی که در شبه جزیره ژوتلند دانمارک، گوتلند یا قسمت هائی از سویدن، مناطقی از شمال لهستان [پولیند] و شمال المان کنونی زندگی می کردند؛ منصوب به ناحیه "تی" واقع در شمال دانمارک می باشند، ده قرن قبل از میلاد وارد ناروی شدند. اما آنان ۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح به اثر سرمای شدیدی از شمال به جنوب مهاجرت کرده در حواشی رود خانه های ادر، الب، دانوب، راین، ماین، وزر و ویستول ساکن شدند. این اقوام تازه وارد را یونانیان "جرمان" نامیدند و بعداً رومیان در آثار خود آن ها را به نام ژرمنی ثبت کردند.

هکذا گل ها که همانند روم ها هم نژاد اقوام سلتی اند؛ در سال ۳۹۰ ق.م. به روم تاختند. سلتی ها اقوامی بودند که ۷۰۰ سال قبل از میلاد در اروپا سکونت داشتند. اقوام سلتی و توتونی گروه فرعی بربر های سرخ موی از نژاد مدیترانه ئی و ساکن قسمت های شمال اروپا بودند. قبایل مختلفی از توتونی های مقیم اسکاندیناوی به ویژه گوت ها که پیشرفته تر از بقیه بوده؛ فنون دریا نوردی، پیشه های فلز کاری، تیر و سرنیزه آهنی داشتند و واندال ها که خویشاوندان نزدیک آنها بودند؛ ۲۰۰ سال قبل از میلاد از مناطق سکونت خود به مرکز اروپا و سواحل جنوبی دریای بالتیک مهاجرت کردند. در بیشتر از یک قرن قبل از میلاد نیز بسیاری از توتونی ها و کیمبری ها به جنوب و غرب دره رود دانوب مهاجرت نمودند. انگل ها و بخشی از ساکسون ها در قرن پنجم میلادی از جلگه راین، "شلسویگ" کنونی و از ژوت به جزایر

انگلستان هجوم برده و در آنجا ها ساکن گردیدند. در حالی که اقوام سلتی ساکن بریتانیا تنها شامل: برتون ها، ایرلندی ها، ولش ها و اسکاتلندی های علیا بودند.

هكذا تاریخ اقوام جرمن حداقل در هزارسال اخیر آکنده از جنگ و تجاوز بوده است. آنان همیشه مخالفی برای جنگیدن خلق می کردند، اگر هم مخالف خارجی پیدا نمی شد، خود به جان یکدیگر می افتادند. یک آماج حملات مداوم این اقوام، قلمرو امپراتوری روم بود که تاجنوب دانیوب می رسید. ولی تیره های ژرمن بنابر دلایل جغرافیائی، نژادی، سیاسی و مذهبی گوناگونی ناگزیر شدند که به داخل قلمرو امپراتوری روم مهاجرت کنند. در پایان قرن پنجم میلادی امپراتوری روم نیز دروازه های خود را برای این مهاجمان باز گذاشت.

طی قرون ششم تا هشتم میلادی تیره های متفرق ژرمن در هم ادغام شده و توسط کارل کبیر (۷۶۸ - ۸۱۴) پادشاه منتصب از طرف پاپ؛ به دین مسیح برگردانده شدند. بعد از مرگ کارل کبیر و تقسیم امپراتوری او بین بازماندگانش، از ایالت های زاکسن، شوابن، بایرن و لوترینگن، "دولت فرانک شرقی" (فرانک یا فرنگی از اقوام ژرمن) به وجود آمد. در سال ۹۱۹م. شاهزاده "هاینریش" با عنوان "هاینریش اول" پادشاه شد که تاریخ تاجگذاری او تاریخ ایجاد المان منحصیث یک کشور و دولت یا آغاز تاریخ المان شمرده می شود. در سال ۹۶۲ م. "اتو اول" جانشین هاینریش گردید که بعد از چند جنگ از طرف پاپ به عنوان پادشاه روم تعیین شد. با آنکه پس گرفتن مقام امپراتوری از "اتو" توسط پاپ ژان دوازدهم به لشکر کشی اتو به روم و سه قرن منازعه بین پاپ و امپراتور انجامید ولی تاجگذاری اتوی اول به سال ۹۶۲ را در شهر روم، آغاز تشکیل امپراتوری مقدس رومی المان یا رایش اول (۹۶۲-۱۸۰۶) می نامند. از این تاریخ به بعد یعنی از سال ۱۵۱۲ که امپراتوری المان؛ "امپراتوری مقدس رومی ملت المان" نامیده شد این امپراتوری در تمام مغرب زمین مقتدر ترین دولت آن زمان محسوب می گردید.

"اتوی اول" با جذب روحانیت مسیحی به دولت خود، سیستمی معروف به "سیستم کلیسای دولتی" را به وجود آورد که در آن روحانیت مسیحی به عنوان "خوانین" به مردم معرفی می شدند. "خان اعظم" یا "بیشوف ها و کاردینال ها" که دارای قدرت مذهبی بودند، دارای قدرت سیاسی و اموال بسیار زیادی نیز شدند. به همین علت از سال ۱۰۲۴ تا ۱۱۲۵ دولت با جنبش ها و اغتشاشات زیادی دست به گریبان بود، زیرا که مردم با این روش و "سیستم کلیسای دولتی" به مخالفت برخاستند. المان طی همین دوران درگیر جنگ های صلیبی نیز بود که به تحریک پاپ از سال ۱۰۹۵ تا ۱۲۵۰ بین مسیحیان و مسلمانان برای تصرف بیت المقدس جریان داشت.

از سال ۱۱۳۸ تا ۱۲۵۴ یکی از سلسله سلاطین المانی به نام "هوهن اشتاوفن" حکمرانی داشتند که سرزمین های زیادی مانند: مکلنبورگ، براندنبورگ، پومرن و شله زین را غصب کرده به قلمرو خود افزودند و پروس شرقی را نیز کلنی یا مستعمره خویش ساختند. پروس ها از اقوام توتونی بودند که در سواحل دریای بالتیک و حواشی رود خانه های "الب" و "آدور" زندگی می کردند. مهم ترین پادشاه سلسله هوهن اشتاوفن؛ فریدریش اول معروف به بارباروسا (ریش سرخ) بود. وی که در جنگ سوم صلیبی

(۱۱۸۹-۱۱۹۲) از فرماندهان مسیحی بود، در مسیر حرکت به طرف بیت المقدس در دریا غرق شد. بعد از وی پسرش "هاینریش ششم" پادشاه شد که در زمان او نیز قلمرو دولت المان گسترش زیادی یافت. اما لشکر کشی های "فریدریش دوم" به ایتالیا و زد و خورد هائی که در این جریان صورت گرفت، دولت مرکزی المان را بسیار ضعیف کرد. ضعف دولت مرکزی باعث شد تا خوانین محلی کشور های کوچک یا شهرهای کشور مانندی را ایجاد کنند که همان دولت شهر ها بودند. از آن تاریخ به بعد شهر های زیاد المان به طریق ملوک الطوائفی اداره می شدند. باوجود آنهم قشون مهاجم مغول در برابر سپاه مقاومت المان شکست خورد و از اروپای مرکزی عقب نشینی کرد. پس از شکست قشون مغول در این کشور اولین قانون رایش با تأسیس "رایشستاگ المان" به سال ۱۲۳۵ در شهر "ورمز" به وجود آمد. از سال ۱۲۷۳ "رودلف فن هابسبورگ" از سلسله هابسبورگ به قدرت رسید و تا سال ۱۸۰۶ که این سلسله در المان حکومت کردند، تمام کوشش آنان نیز استحکام بخشیدن به قدرت خود شان بود. نواحی و ایالاتی که سلسله هابسبورگ در آن ها حکومت می کردند عبارت اند از:

اتریش، مجارستان، بوهمن، نواحی کوچکی در ایتالیا، نواحی دیگری در جنوب المان، سوئیس و لوترینگن بود که بعد ها اسپانیا هم به آن ها اضافه شد. اما در سال ۱۴۹۹ زمان امپراتوری ماکسیم ایلین اول (۱۴۹۳-۱۵۱۹) از سلسله هابسبورگ؛ مطابق معاهده صلح بازل سوئیس از المان جدا شد. پس از آن در سال ۱۵۰۰ دادگاه عالی امپراتوری و دو مجلس "رایشستاگ" و "رایش رات" به وجود آمدند.

المان را "جنگ های سی ساله" (۱۶۱۸-۱۶۴۸) به نابودی کشاند. خوانین محلی دارای قدرت زیادی شدند و المان به عنوان کشوری بزرگ، قوی و مهم اروپائی قدرتش را از دست داده جای آن را فرانسه گرفت. "پرنس اویگن" موفق شد تا لویی چهاردهم را شکست داده و ترکان عثمانی را از منطقه بالکان بیرون راند. در نتیجه مجارستان و اتریش قدرت گذشته را باز یافتند ولی دیری نپائید که ناپلئون بر آنها چیره گشت.

در سال ۱۸۰۶ "فرانتس دوم" از خاندان هابسبورگ سلطنت را ترک کرد، دولت پروس شکست خورده و ناپلئون برلین را تصرف کرد. اما در جنگ لایپزیک که به سال ۱۸۱۳ بین فرانسه و پروس راه افتاد؛ ناپلئون شکست خورد و قدرت وی افول یافت. سپس در سال های (۱۸۱۴-۱۸۱۵) با تدویر کنفرانس وین یک اتحاد سیاسی به اشتراک ۳۹ نماینده از "دولت شهر" های المانی تشکیل شد و جای رایش اول را گرفت. هکذا در سال ۱۸۳۴ يك اتحادیه گمرکی برای دولت های محلی المان تشکیل شد که در آن فقط اتریش شرکت نداشت.

در سال ۱۸۶۱ گیوم اول (ویلهم اول) به قدرت رسید که در سال ۱۸۶۲ سیاستمدار ماکیاولیستی را به نام اتوفن بیسمارک نخست وزیر خود ساخت. بیسمارک در نبردی که در آن دولت پروس و متحدش ایتالیا به ادامه جنگ قدرت، اتریش را از لحاظ سیاسی شکست داد، نقش چشمگیری داشت. در سال ۱۸۷۰ دولت پروس در جنگ با فرانسه نیز به پیروزی رسید. به تاریخ ۱۸ جنوری ۱۸۷۱ ویلهم اول به عنوان قیصر المان (رایش دوم) در کاخ ورسای پاریس تاجگذاری کرد که تاریخ تاجگذاری ویلهم اول توسط اتوفن

بیسمارک؛ تاریخ به وجود آمدن دولت امروزی المان به حساب می آید. بیسمارک نخست وزیر این امپراتورجاء طلب؛ وحدت المان را در دستورکار خود قرار داده در سال ۱۸۷۱ يك اتحادیه سیاسی المانی یا یک "ملت - دولت" را به نام "دولت متحده المان" تشکیل داد و پادشاه پروس منحیث پادشاه المان شناخته شد.

در عصر "رایش دوم"، المان کشوری صنعتی شده و با افزایش تولیدات؛ برای صدور مازاد کالا ها از سال ۱۸۸۴ به بیرون از مرز ها هجوم برده و سرزمین های توگو، کامرون، نامیبیا و تانزانیا را به مستعمره خویش تبدیل کرد. ولی "ویلهم دوم" پادشاه المان در سال ۱۸۹۰ بیسمارک را از مقام صدارت المان عزل نموده و سیاست خارجی را نیز در انحصار خود در آورد.

در قرن ۱۹ که سرمایه داری اروپا بر جنگ های مذهبی، جنگ های اشراف فیودال و قیام های ضد فیودالی چیره شد؛ قدرت های بزرگ سرمایه داری به دنبال بازار و مواد خام، سود و غارت مستعمرات روانه شرق گردیدند.

رقابت انحصارات سرمایه داری، درگیری های خونین قدرت های بزرگ اروپائی و افسار گسیختگی قیصر های المان به جنگ جهانی اول (اگست ۱۹۱۴ تا نومبر ۱۹۱۸) منجر شد.

چه در حالی که فرانسه، انگلستان و روسیه بنابر دلایل سیاسی، اقتصادی و نظامی مبتنی بر رقابت های سرمایه داری، اتحادیه ای به ضد المان تشکیل دادند؛ ولی ظاهراً قتل ولیعهد اتریش به دست یک جوان صرب در ساریوو (۲۸ ژوئن سال ۱۹۱۴) باعث وقوع جنگ اول جهانی گردید. در این جنگ دول محور به رهبری المان در يك طرف و متفقین در طرف دیگر قرار داشتند. کشورهای المان، اتریش و مجارستان از دول محور این جنگ بودند که توسط بلغارستان و امپراتوری عثمانی نیز کمک می شدند. اما "متفقین" این جنگ عبارت از:

بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، روسیه و پس از سال ۱۹۱۷ آمریکا بودند. همچنان استرالیا، نیوزرلند و هندوستان نیز هزاران نفر را در خدمت متفقین قرار می دادند.

این جنگ حدوداً ۱۰ میلیون نفر کشته و ۲۰ میلیون نفر زخمی بر جای نهاد که در آن تنها المان ها ۲ میلیون نفر کشته دادند. یکی از نتایج جنگ جهانی اول فروپاشی نظامی رایش المان بود. چه قیصر "ویلهم دوم" با شکست المان در این جنگ؛ در نومبر ۱۹۱۸ کناره گیری خود را اعلام کرده به هانلد فرار کرد. با پایان جنگ و اعلام جمهوری توسط فیلیپ شاید مان سوسیال دموکرات در روز ۹ نومبر سال ۱۹۱۸؛ ویلهم دوم از قدرت خلع شد، سلطنت قیصری المان (رایش دوم) پایان یافت و جای خود را به جمهوری داد. این جمهوری به خاطر برگزاری اجلاس "مجلس مؤسسان" و تصویب قانون اساسی آن در شهر وایمر واقع در شرق المان؛ بنام "جمهوری وایمر" یاد شد. در دوره جمهوری وایمر (۱۹۱۹-۱۹۳۳) المان دارای حکومت فدرالی؛ ترکیبی از ریاست جمهوری و پارلمان بود.

المان در جنگ جهانی اول شکست خورد و به اساس معاهده ورسای (۲۸ جون سال ۱۹۱۹) باید غرامات سنگینی می پرداخت. از نظر ناسیونالیست های افراطی؛ جلسه انعقاد قرارداد "ورسای" که المان را

مجبور به پرداخت غرامات سنگین جنگی می کرد، گمراه کننده تر از شکست جنگ بود. آن ها جنگ و جنگ طلبی را محکوم نمی کردند بلکه می گفتند اگر بیشتر و شدیدتر می جنگیدیم، مانع مصایب بعدی می شدیم. این ایدئولوژی را احزاب مختلف ناسیونالیست مانند حزب ناسیونال سوسیالیست به رهبری آدولف هیتلر در فضای سیاسی وایمار می پراگندند.

با آنکه دوره کوتاه شگوفائی سال های ۱۹۲۴-۱۹۲۹ که در آن اوضاع اقتصادی بهبود یافته و فرهنگ شگوفا شد؛ در برلین پایتخت رایش بیشتر از هر جای دیگر مشخص بود و این شهر به صورت یک مرکز فرهنگی اروپا و جهان درآمد. اما بحران حاد اقتصاد سرمایه داری جهانی که آژیر آن در سقوط بورس "جمعه سیاه" نیویورک (۲۵ اکتوبر سال ۱۹۲۹) می پیچید، فرا رسید. نو آوری ها در معماری، تئاتر، سینما و پیشرفت های فنی این دوره پایان یافت. فقر و گرسنگی اوج گرفت و بی کاری گسترش یافت. بحرانی که تا سال ۱۹۳۳ ادامه داشته و حجم تولید سرمایه داری را ۵۰٪ کاهش داد و ۴۰ میلیون نفر را بیکار ساخت. چنانچه در سال ۱۹۳۲ در المان ۶ میلیون نفر بی کار بودند. بنابراین بیکاری، تورم و بحران نیز از شاخص های اصلی دوره وایمار بودند.

اوضاع خراب اقتصادی، فشار های خارجی و بعضی عوامل دیگری زمینه را برای به وجود آمدن حکومت نازی ها در المان مساعد ساخت. چه شکست در جنگ، پرداخت غرامت های آن و نداشتن حق حاکمیت بر برخی از مناطق کشور باعث بر انگیخته شدن واکنش هائی با سمت و سوی محافظه کاری، راستگرایی، ناسیونالیسم افراطی و نظامیگری شد.

یعنی گرایشی که به مثابه پی آمد طبیعی رشد ناموزون سرمایه داری و تقلای سیری ناپذیر سرمایه داری انحصاری در ایتالیا به فاشیسم منتج شد، در المان به سقوط جمهوری وایمر و کسب قدرت توسط حزب ناسیونال سوسیالیست انجامید.

فاشیسم که از نظر تیوریک؛ حاکمیت خود کامه، نژاد باور و جنگ افروز را افاده می کند، در پراتیک اجتماعی؛ حرکات سیاسی انحصارات بزرگ سرمایه داری برای حفظ رژیم اقتصادی آن است که با موانع و مشکلات حل نا شدنی روبرو می باشند. فاشیسم بیانگر بسط و توسعه کمی و کیفی صنایع متمرکز انحصاری در حال مواجهه با مشکلات داخلی و خارجی است که دیگر قادر نیستند باهمان وسایل "دموکراتیک" بر مشکلات غلبه نمایند و بنابر این به شیوه های خشن و وحشیانه ای متوسل می شوند. هکذا چیره شدن فاشیسم حاکی از ترس صاحبان صنایع انحصاری کشور های صنعتی از توده های ناراضی و محروم مردم شان می باشد که در صدد بر انداختن مالکیت سرمایه داری بر منابع ثروت ها و وسائل تولید بر می آیند. «دمتروف یکی از بزرگان انترناسیونال سوم فاشیسم را سیستم اقتصادی می داند که در آن سرمایه مالی در خدمت سرمایه نظامی و استحاله کامل به آن اخذ موقعیت نموده، سلاح در برآورده ساختن و تطبیق آزمندی های سرمایه دست بالاتر بیابد» ویراستار پورتال

البته بازتاب المانی فاشیسم همانا "نازیسم" هیتلری بود. آدولف هیتلر در ۲۰ اپریل ۱۸۸۹ در وین اتریش به دنیا آمد. وی در سال ۱۹۱۴ به المان مهاجرت کرد و در سال ۱۹۳۳ با ناسیونال سوسیالیسم یا

مختصراً "نازیسم" به قدرت رسید. هیتلر در ۳۰ جنوری سال ۱۹۳۳ از جانب رئیس جمهور پاول فون هیندنبورگ به پست صدارت المان منسوب شد.

نازیسم از بطن جنبش ناسیونالیستی سر بر آورد که در "انجمن تول" رودلف گلوئر و از سال ۱۹۲۰ توسط "آنتوان درکسلر" در "حزب کارگران المان" (نام اولی حزب ناسیونال سوسیالیستی کارگری المان "ان. اس. دی. آ. پی.") متمرکز شده بود. اما این حزب نه تنها هیچ تعلق به طبقه کارگر نداشت بلکه هیتلر و دار و دسته اش پلیدترین دشمن این طبقه بودند. چه آنان جنایات تاریخی خود را از تقلای مسخ ادبیات و ترور آرمان های طبقه کارگر آغاز کردند. در حالی که هدف اصلی شان؛ علاوه بر جلوگیری یا به انحراف کشیدن جنبش های کارگری و کسب قدرت بسیج بیشتر به سوی فاشیسم جهت رسیدن به دیکتاتوری خود کامه بود که از همین طریق عملی شد.

عناصر اساسی ایدئولوژی نازیسم را ناسیونالیسم افراطی با شعار "تو هیچ نیستی، ملت تو همه چیز است"، تبلیغ فلسفه "جنگ، ابدی و جنگ، زندگی است"، ترویج تبعیض هار نژادی با تبلیغ بر تری "نژاد آریائی"، برپا کردن "جامعه ای مبتنی بر یکسان سازی بیولوژیکی" و اطاعت از رهبر خود کامه؛ با امیال، تبلیغات، توطئه های تروریستی و اشغالگری نظامی اش تشکیل می داد که آن را با چاشنی انداختن مخالفان خود به زندان ها و اردوگاه های کار اجباری، سرکوب دگر اندیشان مانند: کمونیست ها، سوسیال دموکرات ها، فعالان سندیکائی، صلح طلبان و گروه های مذهبی مخالف خشونت در کلیسای کاتولیک، یهودی ها، کولی ها، معلولین و همجنس بازان یا بقول نازی ها؛ "طفیلی های بشر" عملی می کردند. هیتلر که با اتکاء بر دسته های چماقداری چون "اس.آ." (اشنورم ابتایلونگ) و "اس.اس." (شوتز شتافل)، حکومت می کرد؛ در ۵ مارچ ۱۹۳۳ با از دست دادن دو ملیون رأی و پیشی گرفتن کمونیست ها اکثریت را از دست داد و به تاریخ ۲۷ فیبروری همان سال رایشتاگ را عمداً به آتش کشید و با همین بهانه به سرکوب نیرو های چپ دست زد.

نازی ها از ۱۴ جولای ۱۹۳۳ زیر نام "سلامت نژادی" کنترل و عقیم سازی افراد "نا مطلوب" مانند معلولان جسمی و ذهنی را آغاز کردند که با به اصطلاح "کشتن از سر ترحم"؛ به وسیله تزریق مواد یا در اطاق های گاز، طی ۱۸ ماه ۴۰۰ هزار نفر را در بر گرفت. طی سال های ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵ نیز حدوداً ۲۰۰ هزار نفر معلول کشته شدند. هیتلر پس از مرگ هیندنبورگ (۲ اگست سال ۱۹۳۴)؛ خود را رهبر خواند و با حمایت احزاب راستگرا و مذهبی در مجلس؛ حالت فوق العاده اعلان کرد و آزادی های مدنی و سیاسی مصرح در قانون اساسی را به حالت تعلیق در آورد.

هیتلر که در قاموس ماکیاولیستی اش تاریخ عبارت از ستیز بین نژادها در جهت دستیابی "فضای حیاتی" بود، منظور او از فضای حیاتی نیز؛ مفهوم ستراتیژیک تفکری بود که امر کشورگشائی سرمایه داری انحصاری المان را از طریق برتری نژادی خود بر مردمان دیگر و لازمی بودن سروری خویش توضیح میداد. ولی هدف اصلی نبرد هیتلر نه امر نژادی بلکه؛ افزون بر جبران شکست جنگ جهانی اول، نجات سرمایه داری انحصاری المان و کشودن "فضای حیاتی" برای آن در شرق بود که به بیرون از مرز های

ملی؛ به سوی بازار های جهانی، منابع مواد خام و انرژی، نیرو های کار ارزان و چپاول هست و بود ملت های دیگر هجوم برده بود. بنابر این سرکوب و کشتار یهودی ها، روس ها و لهستانی ها آن هم توسط ارتشی که حدوداً دو میلیون نفر غیرالمانی به شمول یک میلیون نفر از شرق اروپا شامل آن بود به عنوان وسیله ای در راستای تحقق همین پندار "فضای حیاتی" و از نیاز های برداشتن موانع تطبیق آن بود.

یک زمینه سازی برای تحقق فضای حیاتی؛ آریایی خواندن المان ها بود. البته این اختراع را در اواخر قرن نوزدهم دیگر امپراتوری های اروپائی نیز به کار می گرفتند تا از یک طرف فرهنگ و تمدن تاریخی برای خویش دست و پا کنند و از جانب دیگر مقاومت های مردمان آماج تجاوزات خود را با حيله گری نژادی مسموم و منحرف سازند. اما آریایی ها با آنکه همانند سامی ها از مردمان متمدن دنیای کهن بودند؛ خود یک تبار قومی و از شعبه (مدیترانه ئی) نژاد سفید می باشند، نه نژاد مستقلى که بربر های سرخ موی نوردیک (شمال اروپا) نیز جزء آن باشند. (نژادهای آلیپی، مدیترانه ئی و نوردیک سه شاخه فرعی نژاد سفید اند).

به هر صورت چون کشورکشائی فاشیستی جنگ دوم جهانی به نفع صاحبان صنایع و سرمایه داران بزرگ بود؛ سرمایه داران فاشیست المانی جوانان را با امید آینده بهتری برای المان به جبهه های جنگ می فرستادند. آنان توانستند همانند هم کسوتان ایتالیائی خود با وعده های بسط و توسعه کشور شان به رژیم خویش رنگ و بوی ملی بدهند.

پیدایش فاشیسم نیز در المان و ایتالیا به طور عمده در نتیجه شکست جنگی آن دو کشور صنعتی، از دست دادن ساحات نفوذ و مواجه شدن آنان با مشکلات همانندی بود. ولی بالا تر از آن ترس سرمایه داری المان از نیرو های چپ و طبقه کارگر سبب شد که فاشیسم در این کشور حاکم شود. این رژیم فعال مایشاء نمونه کامل یک دیکتاتوری توتالیتر (خود کامه) بوده و در تمام عرصه های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و کلیه امورات خصوصی زندگی توده های مردم دخالت می کرد.

رژیم حاکم هم حکومت های محلی ایالات مختلف المان و هم کلیه حقوق، آزادی ها و مصونیت های اجتماعی مردم را زیر عنوان عوام فریبانه "وحدت ملت المان" از بین برد. بناءً بسیاری از فعالان سیاسی، نویسندگان، دانشمندان و هنرمندان تن به تبعید دادند و عده ای از آنان هم که در کشور مانده بودند از هرفعالیتی منع شده و یا خود انزوا را برحضور در جو فاشیسم ترجیح دادند.

اما احزاب با سیاست های کشیده شده به خیابان ها به سرباز گیری می پرداختند. درگیری های عمده بین حزب نازی (ان. اس. دی. آ. پی.) و کمونیست ها بود. نازی ها با در اختیار داشتن دستگاه دولتی، رادیو و مطبوعات؛ برای سوءاستفاده از احساسات ملی مردم، دائماً "افتخارات ملی" اختراع نموده و از "پیروزی های" رهبرکل و سایر مقامات حاکم افسانه ها می ساختند.

مطابق تشخیص رهبرکل حزب نازی که دیکتاتوری اش از ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ به مدت ۱۲ سال طول کشید؛ بد بختی های مردم المان از حاکمیت سرمایه داری آن نبود بلکه تمام خرابی ها و بی عدالتی ها از

موجودیت مخالفان مانند: احزاب چپ و جنبش کارگری ناشی میشد. نازی ها می گفتند که ریشه بحران اقتصادی در توطئه قوم یهود برای سلطه بر جهان است. آنان حتی برپائی جنگ اول جهانی و شکست المان را در آن به یهودی ها نسبت می دادند.

بنابر این سردمدار رایش سوم فاشیسم المان علاوه بر پلان امحای جمعی ۳۰ تا ۵۰ میلیون اسلاو؛ که در حدود ۲۰۰۰ سال قبل تا منطقه برلین محل سکونت آنان بود، یهودی ها را نیز به نابودی تهدید می کرد. اقوام یهودی در ادامه تاریخ آکنده از کوچیدن و مهاجرت شان؛ در سال ۷۹۰ ق.م. توسط آسوری ها آواره شدند. بخشی از آنان که در اروپا منجمله از اوایل قرن چهارم میلادی (۳۳۱) در شهر های المان مانند کلن و غیره زندگی می کردند؛ مهاجرت های مکرر را هم تجربه کردند. مثلاً یهودی های سفاردی (اسپانیه و پرتغال) و یهودی های اشکنازی (المان) طی قرون پانزدهم و هفدهم میلادی از المان، اسپانیه و اتریش دوباره آواره شدند. یهودی های اروپا به شمول یهودی های ترک تبار اشکنازی یا خزری (نوادگان امپراتوری خزران) که بعد از جنگ اول جهانی از قلمرو دولت تزاری به مناطق دیگر اروپا مهاجرت کرده و پس از اینکه سرزمین شان در حواشی بحیره خزر جزء قلمرو شوروی گردید. انگلیس ها به اساس اعلامیه بلفور (لرد بلفور وزیر خارجه وقت انگلیس) سرزمین فلسطین را متعلق به این اقوام ساختند. یهودی های اشکنازی با جابه جایی در منطقه فلسطین زیر تسلط انگلیس در سال ۱۹۲۰ (تحت قیمومیت انگلیس) به حیث عضو جامعه ملل رسمیت یافتند. در نتیجه رژیم صهیونیستی اسرائیل که از ریشه های سرطانی یهودیت روئید نه به خاطر بازگشت "قوم برگزیده" خدا به "سرزمین موعود" بلکه به مثابه محصول مساعی مشترک امپراتوری های اشغالگر سرمایه داری جهانی در سرزمین فلسطین به وجود آمد.

یهودیان اروپا که پیش از جنگ دوم جهانی، جمعیت آنان حدوداً ۱۳ میلیون نفر بود با وجود نقش بسیار فعال اقتصادی، سیاسی، فرهنگی شان و پرورش شخصیت های مهم علمی و سیاسی مانند: کارل مارکس، والتر راتناو (وزیر خارجه جمهوری وایمر در سال ۱۹۱۵)، حائیم وایزمن (متولد روسیه و اولین رئیس دولت اسرائیل)، لئون تروتسکی، البرت انشتین، زیگموند فروید، مارتین بوبر (۱۸۷۸-۱۹۶۵)، امیل دورکهایم، ژان پل سارتر و دیگران مورد حملات مداوم سرمایه داری رقیب اروپائی قرار داشتند.

اما غضب انتی سمیتیزم هیتلر نه منشأ دینی داشت، نه ریشه کلیسایی و نه بر پیش زمینه های راسیستی شکل گرفته بود؛ بلکه نمودی از رقابت افسار گسیخته جهانی سرمایه داری غرب بود با پوست نژادی که بر روی آن کشیده بود، تا بتواند بیشترین نیروی داخلی را برای یورش به جبهه شرق بسیج کند. البته یهودی ها در جریان جنگ اول جهانی خلاف تعهد خود با رایش المان؛ در داخل قلمرو امپراتوری عثمانی منحیث ستون پنجم رایش عمل نکردند که این امر نیز مایه تحریک یهود ستیزی هیتلر شد و بر همکاری وی با "حاج امین الحسینی" مفتی اورشلیم افزود. هکذا یهودی ها در ساختن سد عبور ناپذیر استالینی در گورستان امپراتوری تزاری نیز نقش چشمگیری داشتند. چه از ابتدای تشکیل حزب سوسیال - دموکراتیک روسیه که ۵۰ درصد اعضای آن یهودی بودند تا حزب بلشویک روسیه که حدود نیم قرن قبل از "انقلاب"

اکتوبر سال ۱۹۱۷ از درون حزب سوسیال دموکراتیک روس در بروکسل بیرون آمد، حتی بنیان گذاران آن جز یکی دو نفر بقیه همگی یهودی بودند. هم چنان لنین، تروتسکی و سایر رهبران روسیه توسط بانک های یهودی ها مانند: "کوهن لائب" و "برادران لازارد" تأمین مالی میشدند. هم کاری یک تاجر یهودی در اغوای دولت المان برای انتقال لنین از سویس به روسیه یا کشتن تزار و اعضای خانواده اش که در "اکاترین برگ" توسط بلشویک هائی مانند: ژاکوب سوردلو که بعد ها رئیس جمهور روسیه شد، ژاکوبین ژوروفسکی، چاجیم گولوسکین و پیتر جرناکوف انجام یافت، تمامی آنان یهودی بودند. لنین و استالین روابط خویشاوندی گسترده ای با یهودیان داشتند، همسران هردوی آنان یهودی بودند، صحبت های خانوادگی آنها به زبان یدیش (عبری مخلوط با المانی) انجام میشد و پدر بزرگ مادری لنین یهودی بود. هم چنان علاوه بر ۱۷ نفر از ۲۲ وزیر اولین دولت شوروی که یهودی بودند، به قول ویکتور مارسدن روزنامه نگار انگلیس: "به هنگام تولد بلشویسم در روسیه از میان ۵۴۵ نفر مقامات طراز اول بلشویسم ۴۷۷ نفر شان یهودی بودند"، "اسناد کنگره امریکا در سال ۱۹۳۳ نشان می دهد که ۴۰۶ نفر از ۵۰۳ نفر اعضای عالیرتبه حکومت شوروی یهودی بودند و در میان ۴۲ نفر سر دبیر و ناشر مطبوعات و روزنامه های رسمی ۴۱ نفر یهودی بودند."

"پیتر براون" در کتاب "جنگل اروپائی" چاپ ۱۹۳۵ می نویسد: "در کمیته مرکزی حزب کمونیست که از ۵۹ عضو تشکیل شده، ۵۶ نفر آن یهودی اند و سه نفر دیگر همسران یهودی دارند." حال روشن است که چرا انتی سمیتیزم در لای کتاب "نبرد من" هیتلر پیچید و باز طرح انسان ستیزی هیتلر از کتاب "نبرد من"؛ در متن جنایات ضد بشری قرار گرفت که از کتاب سوزی و سرکوب خونین مخالفان سیاسی نازی ها مانند؛ کمونیست ها آغاز شده و تا کشتار کولی ها، معلولین و همجنس بازان، اسرای جنگی به ویژه سربازان اسیر شوروی در اردوگاه های مرگ، اطاق های گاز و کوره های آدم سوزی ادامه یافت. ولی هیتلر و اخلاف او که به طرح و تطبیق "قوانین" می بالند؛ برای این جنایات خود نیز بستر قانونی ایجاد نمودند. به تاسی از این نیاز بود که نازی ها در گردهم آئی سالانه حزب خود به تاریخ ۱۵ سپتمبر سال ۱۹۳۵؛ قوانین ضد بشری را تصویب کردند که به "قوانین نورنبرگ" معروف اند. به اساس قوانین نورنبرگ؛ یهودی ها شهروندان درجه دوم خوانده شده از حق رأی محروم شدند و تابعیت شان عملاً لغو گردید. ازدواج و روابط جنسی آریائی ها با غیر آریائی ها ممنوع شد، استخدام زنان غیر یهودی برای یهودی ها منع و کار کاسبان، پزشکان و وکلای یهودی قدغن گردید.

در فرجام از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ هزاران یهودی کشته شدند. ولی یکی از نتایج این کشتار منتقل شدن گسترده یهودیان به فلسطین اشغالی بود که تیر قطعنامه ۱۸۱ مؤرخ ۲۹ نومبر ۱۹۴۷ سازمان ملل را به هدف ایجاد اسرائیل می نشاند.

در حالی که نازی ها همانند دیگر امپراتور های جنایت کار با هیچ دینی مشکل واقعی نداشته و پایه اساسی قتل و کشتار توسط آنان بر راسیسم یا دین ستیزی استوار نبود. چنانچه زد و بند های پیدا و پنهان دایمی فاشیسم هیتلری و صهیونیسم یهود با بنیاد گرائی اسلامی در سراسر تاریخ آن ها بر این حقیقت

نفرتبار صحنه می‌گذارد. با آنهم آنان که وارث سواری بر امواج پان عربیسم غرض هجوم بر قلمرو امپراتوری عثمانی اند؛ بدون در نظر داشت اعتقاد مذهبی افراد، هرکسی را که از سه پدر یا مادر یهودی می‌بود به خاطر دست اندازی بر حریم زندگی خصوصی شان یهودی تلقی می‌کردند.

هیتلر از سال ۱۹۳۴ به خاطر تدارک جنگ دیگر؛ تلاش‌های تسلیحاتی و تقویت نیروهای نظامی‌اش را آغاز کرد. صنایع سفارش‌های کلان بیسابقه‌ای دریافت کردند. سرمایه‌داران بزرگ رژیم را با منافع خویش سازگار یافتند و ناسیونالیسم در المان و اتریش به اوج خود رسید. ترویج و تقویت ملیتاریسم و پیشرفت صنایع جنگی لا اقل به طور موقت بیکاری را در کشور‌های صنعتی بزرگ با محرک و موجب داخلی‌اش کاهش داد. هیتلر پس از اطمینان به کنترل خود بر دولت و فرمان برداری ارتش به راه اندازی جنگ اقدام کرد. دولت‌های اروپائی در آغاز عمداً خطر هیتلر را تا ضمیمه ساختن اتریش به رایش و تصرف چکای نادیده گرفتند. چنانچه پاریس، روم و لندن با امضای توافقنامه میونخ در ۲۹ سپتمبر سال ۱۹۳۸ اجازه دادند تا المان؛ سودت‌ها (مناطق المانی زبان چکسلواکی) را در فردای امضای توافقنامه مذکور به خود ملحق سازد.

هیتلر در سال ۱۹۳۸ اتریش و "زودتن لند" را به المان ملحق ساخته و در سال ۱۹۳۹ چکسلواکی را اشغال کرد. حمله او به کشور لهستان در ساعت ۴:۴۵ روز اول سپتمبر ۱۹۳۹، واکنش انگلیس و فرانسه را بر انگیزت تا با المان اعلان جنگ دهند؛ در نتیجه جنگ دوم جهانی آغاز گردید. جنگی مهیب‌تر از جنگ اول که بخش‌های بزرگ جهان را به آتش کشید و ۵۵ میلیون کشته به جا گذاشت. در جریان جنگ دوم جهانی؛ سرمایه‌داری رقیب استعمار کهن به دور محور اتحاد فاشیسم ایتالیا، ملیتاریسم ژاپن و نازیسم المان گرد آمد و ۸۰ درصد نفوس جهان در ۶۱ کشور اروپائی، افریقائی و آسیائی به جنگ کشانیده شدند. با آغاز جنگ، المان بخش بزرگی از اروپا را به تصرف در آورد. تا دسمبر ۱۹۴۱ ارتش المان دوازده پایتخت اروپائی را یکی پس از دیگری فتح کرد. اما این که هیتلر با تدارکات نهائی نظامی قادر به تأمین هژمونی جهانی‌اش به جانب شوروی حرکت کرد، اهداف و مضمون جنگ دوم جهانی را به وضوح نشان می‌دهد. به هر صورت ۴،۵ میلیون نفر از ارتش ۷ میلیون و ۲۳۰ هزار نفری المان به ساعت ۳:۳۰ بامداد روز ۲۲ جون ۱۹۴۱ به شوروی حمله کرد. این تهاجم هیتلر که در آغاز موفقیت‌هایی داشت، در لنینگراد به مقاومت شدید برخورد و پس از تقریباً چهارسال محاصره و مقاومت خلق شوروی از دروازه‌های ماسکو عقب زده شد. لنینگراد که از جولای ۱۹۴۱ تا جنوری ۱۹۴۳ در محاصره قشون وحشی هیتلر قرار داشت؛ بیشتر از یک میلیون نفر از مجموع ۲،۵ میلیون جمعیت آن کشته شده و بیش از ۶۰۰ نفر در اثر قحطی زمستان ۱۹۴۱-۱۹۴۲ تلف شدند. اما در آغاز سال ۱۹۴۳ تهاجم هیتلر در استالینگراد به شکست مواجه گشت. به دنبال شکست در جبهه روسیه و بروز مشکلات تأمین منابع مادی و انسانی، دوران شکست‌های پی‌پی‌المان فرا رسید.

در این جنگ حد اقل از ۱۶۰ میلیون جمعیت شوروی ۲۷۶۵۰۰۰۰ نفر یا یک هفتم جمعیت آن کشور کشته شدند که این تعداد طی زمان چهارسال؛ به صورت اوسط ۱۸ هزار نفر در هر روز می‌شود. حدود

یک میلیون کارگر منتقل شده به غرب در اثر فشار کار و بد رفتاری افراد "اس. اس." به قتل رسیدند. اضافه بر آن سه میلیون نفر روس در اردوگاه ها و اطاق های گاز، یک میلیون و ۸۰۰ هزار نفر در بلاروس، یک میلیون نفر در لنینگراد و حدود پنج میلیون نفر شهروندان لهستان به قتل رسیدند. علاوه بر تلفات انسانی تجاوز نازی ها به شوروی؛ به اساس شکایت نامه مؤرخ ۳۰ اکتبر سال ۱۹۴۳ ماسکو از جنایات جنگی قشون هیتلر در دادگاه نظامی نورنبرگ خسارات وارده این جنگ به طور زیر ارائه شد:

۱۷۱۰ شهر، ۷۰ هزار ده و ۶ میلیون خانه کلاً و یا قسماً ویران گردید. ۲۵ میلیون نفر شهروند شوروی بی خانمان شدند. ۳۱۸۵۰ فابریک، ۱۸۷۶ ملکیت، ۲۱۶۷۰۰ دوکان، کانتین و رستوران، ۲۸۹۰ استیشن ماشین های تراکتور، ۹۸ هزار کلخوز، ۴۱۰۰ ایستگاه قطار راه آهن، ۳۶ هزار دفاتر پست، تلفن و استیشن رادیو، ۶۰۰۰ شفاخانه، ۳۳ هزار کلینیک و امبولانس، ۸۲۰۰۰ مکتب اساسی و متوسطه، ۳۳۴ دانشگاه و ۴۳ هزار کتابخانه از بین رفتند. ۷ میلیون رأس اسب، ۱۷ میلیون گاو، ۲۰ میلیون خوک، ۱۳۷ هزار تراکتور، ۴۹ هزار ماشین خرمن کوب، ۲۸۵ هزار طویله، ۶۳ هزار کیلومتر شاهراه، ۱۵۸۰۰ لوکوموتیف، ۴۲۸ هزار واگون، ۱۳ هزار پل، ۱۲۰۹۰۰ خانه ی مسکونی، ۲ بلیون و ۵۶۹ میلیارد روبل خساره مالی برای شوروی وارد شد.

(قسمتی از این آمار از نوشته قلمی های محمودی گرفته شده است)

آغاز شکست در استالینگراد در واقع پایان رژیم هیتلر بود. ولی نازی ها با سیاست شورانه "جنگ تام" هست و بود کشور را در خدمت این جنگ قرار دادند و باوجود ویران شدن بسیاری از شهر های المان در اثر بمبارد، آن ها سرسختانه مقاومت می کردند. در نتیجه المان متحمل ۵ میلیون نفر (۳.۳ میلیون نفر نظامی و ۱.۷ میلیون نفر غیر نظامی) تلفات شده و ۸ میلیون المانی بی خانمان شدند. در طول این جنگ ۱۲ میلیون نفر هم در هند، اندونیزیا و هندوچین فرانسه جان خود را به اثر قحطی از دست دادند. دولت های سرمایه داری غرب مانند: امریکا، انگلیس و فرانسه پس از شکست هیتلر و تنها در سال ۱۹۴۴ بود که جبهه غرب را باز کردند. در ۳۰ اپریل سال ۱۹۴۵ قوای روس برلین را به تصرف خود درآورد و درحالیکه سقوط رژیم قطعی شده بود، هیتلر خود کشی کرد. در روز ۷ مه ۱۹۴۵ به دستور کارل دونیتس، جانشین هیتلر؛ جنرال آلفرد یودل رئیس ستاد ارتش المان در مقر متفقین در شهر ریمز فرانسه اعلامیه تسلیم بلا شرط المان را امضاء نمود. المان در ۹ می ۱۹۴۵ با امضاء سند، رسماً به متفقین تسلیم شد. با این شکست المان؛ کشور های پیروز شده در جنگ یعنی روسیه، انگلستان، فرانسه و امریکا؛ این کشور را به چهار ناحیه تقسیم کرده هر کدام آنها ناحیه خاصی را تحت کنترل خویش در آوردند. به تاریخ ۲۸ می ۱۹۴۵ جنگ دوم جهانی در قاره اروپا خاتمه یافت ولی جنگ علیه جاپان در خاور دور و اقیانوسیه تا چهار ماه بعد از آن نیز ادامه داشت.

دوره دوازده ساله حاکمیت ناسیونال سوسیالیستی ۱۹۳۳-۱۹۴۵ را که با انتصاب هیتلر به عنوان صدر اعظم رایش در روز ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ آغاز شد و با تسلیم بلاشرط ارتش المان در روز ۷ می ۱۹۴۵ پایان یافت، رایش سوم مینامند.

هیتلر از اقیانوس اطلس تا رود ولگا و از دماغه شمال ناروی تا دریای مدیترانه را به زیر سلطه رایش سوم درآورد. اتریش و مناطق دانتسیگ و دالان که پس از شکست المان در جنگ اول جهانی به لهستان ضمیمه شده بود، نیز شامل این امپراتوری گردید.

اگر چه فاشیسم المان با راه اندازی کشتار وسیع تاریخی در واقع تا ختم جنگ دوم جهانی ۵۵ میلیون انسان را به کام خود فرو برد اما با آغاز بد رفتاری و سرکوب یهودی ها به ویژه از اواخر سال ۱۹۳۸ که بنابر توطئه نازی ها شب نهم و دهم نومبر همین سال به خاطر شکستن شیشه های دوکان ها و خانه های یهودیان به (شب کریستال) معروف شد؛ در اثر توحش باند سرکوب "اس. اس." علاوه بر لت و کوب یهودی ها ۲۶۷ کنیسا، ۷۵۰۰ مغازه و صد ها نفر یهودی از بین رفت. تداوم سرکوب؛ باعث شد تا دو سوم حدوداً نیم میلیون یهودی المان که شامل سرمایه داران و ثروتمندان آنها می شد باوجود سلطه کامل نازی ها به کشور های امن اروپا، امریکا و همچنان در فلسطین جابه جا شوند. ولی در حالی که نقش مستند هیتلر در باز گرداندن یهودی ها به فلسطین کاملاً روشن بود؛ توده های ناتوان و فقیر یهودی در المان ماندند و عده زیادی از آنان به جمع قربانیان فاشیسم پیوستند.

به هر صورت قتل عام ۵۵ میلیون انسان را در سراسر مناطق اشغال شده توسط نازی ها به شمول اردوگاه های آشویتس و بیرکناو (لهستان)، بوخنوالد (درسدن در شرق المان)، اشتروتهوف (فرانسه)، مایدانک (لهستان) و "برگن - بلسن" با هیچ منطق و محاسبه ای نمی توان یهود ستیزی یا راسیسم خوانده و برای توجیه ایجاد و دفاع از صهیونیسم اسرائیل از آن کار گرفت.

اگر چه در المان سال ۱۹۴۶ یعنی سال بعد از مرگ هیتلر هم حدوداً ۲۵۰ هزار یهودی زندگی می کردند. ولی اینبار نه "هولوکاست"، نه بیماری تیفوس و نه "وعده خدا" بلکه برنامه های جنایتبار سرمایه داری غرب اکثر یهودی ها را عازم فلسطین اشغال شده کرد. بلا فاصله در ۲۹ نومبر سال ۱۹۴۷ به اساس قطعنامه ۱۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل؛ اسرائیل منحیث کشور مستقلی رسمیت یافت و دولت ایران از جمع کشور های اسلامی اولین دولتی بود که در سال ۱۹۴۸ آن را به رسمیت شناخت، در حالی که بین اعراب و اسرائیل در سال (۱۹۴۹-۱۹۴۸) جنگ بزرگی واقع شد. همچنان در حالی که فرانسه قبل از جنگ سال ۱۹۶۷ اسرائیل را با سلاح اتمی مجهز ساخت، المان زیرنام پرداخت غرامت منحیث گاو شیری همیشگی آن را کماکان تغذیه می کند.

بناءً تصادفی نیست که اسرائیل فصل مشترک جنایات نفرت انگیز امپراتوری های سرمایه داری جهانی بوده و تمامی بنیاد ها و نهاد های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اوپراتیفی و کانون های توطئه های استخباراتی و تروریستی کنونی جهان یا یهود محوری اند یا حد اقل سهم واضح و اساسی صهیونیسم

جهانی در همه این بنیادها و پروسه های جنایتبار حاکی از تداوم واقعیت تاریخی همداستانی آن با فاشیسم است.

به این ترتیب برتری جوئی "نژادی" نازی ها با ادعای یهود ستیزانه آن؛ ظاهراً ریشه در سنت های مسیحی داشت، ولی از بررسی ابعاد کلی این فاجعه تاریخی و فرجام رقابت امپراتوری های سرمایه داری اروپائی؛ به ویژه اوضاع سیاسی پس از جنگ جهانی اول، غیر منطقی بودن این استدلال را در می یابیم. چه هدف اساسی از "نژاد پرستی" این برهه زمانی؛ آماده سازی و تبدیل جرثومه توحش اسرائیل به سپری قوی برای دفع خطراتی بود که به وسیله سمیتیزم نه بلکه از جانب سویتیزم و پان عربیسم متوجه مناطق ستراتیژیک سرمایه داری غرب در شمال افریقا و خاور میانه شده، از ریشه های بهره کشی از انسان و ستم طبقاتی نیرو می گرفت. جریانی که به مدد نهادها و جنبش های آزادیخواهانه تقویت شده، حتی با فرهنگها و سبک های زندگی متفاوت حامل اثرات تمدن های تاریخی نیز مساعدت می گردید و در صورت عدم سرکوب آن به سقوط حتمی سرمایه داری منتج می شد. ولی همین انتظار همکاری هیتلر از یهودی های قلمرو امپراتوری عثمانی یا زد و بند های "گشتاپو" (سازمان پلیس مخفی المان) با "هاگا نا" (سازمان شبه نظامی یهودی بین سال های ۱۹۲۰-۴۸) و یا رابطه هیتلر با "حاج امین" جاسوس خطرناک نازی ها که در المان به سازماندهی واحدهای سرکوب اریکی یونیفورم دار "اس.اس." از مسلمانان به ویژه بوسنیائی ها می پرداخت و در فلسطین و عراق با تمام امکانات خود منحصیث یک عامل فاشیسم المان عمل می کرد، در کنار صد ها فاکت تاریخی دیگر؛ حاکی از نهاد، نیات و رسالت تاریخی غیر نژادی هیتلر می باشند.

هم چنان در حال حاضر بیشتر از ۱۰۶ هزار یهودی ساکن المان از اسن، برلن، فرانکفورت و مونشن تا هایدلبرگ که دانشگاه علوم یهودیت در آن واقع است؛ با راحتی کامل زندگی می کنند. حالا آنان می توانند تا بلند ترین مقامات دولتی را به عقد خود در آورند و ۱۴۵ کرسی پارلمان را در اختیار داشته باشند. همچنان هرگونه اظهارات افشاءگرانه در مورد هولوکاست؛ خط قرمزی است که در آن طرف آن تابوی صهیونیسم بیرون از حیطة نقد و نفرت شایسته اش چنان امن و مصون به زاد و ولد می پردازند که اگر کسی مزاحم آنان شوند حتی از هر مقام دولتی هم باشند با توبیخ، مجازات و اخراج از کار شان مواجه می شوند.

ادامه دارد